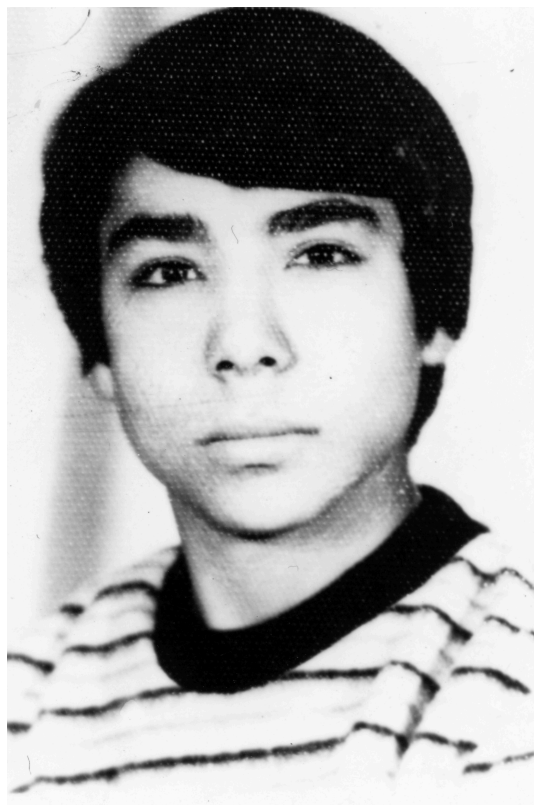


شهید اصغر بحرانی فرد



نام پدر	خداکرم
تاریخ تولد	۱۳۴۳/۰۴/۰۹
محل تولد	بوشهر - دشتستان
تاریخ شهادت	۱۳۶۳/۱۲/۲۴
محل شهادت	بدر
مسئولیت	رزمنده
نوع عضویت	بسیج
شغل	—
تحصیلات	پنجم ابتدایی
مدفن	دهکهنه

زندگینامه

زندگینامه شهید

دل‌گشت هر گوشه سنگرت را

شهید اصغر بحرانی فرد فرزند خداکرم در روز هیجدهم فروردین ماه سال یک هزار و سیصد و چهل و چهار در یک خانواده‌ی مذهبی و متدین به اسلام دیده به جهان گشود. باطلوع این ستاره تابناک کشور عزیزمان ایران در آستانه‌ی یک انقلاب عظیم و تحول بزرگ اسلامی قرار گرفت. اودوران کودکی رادر دالکی زادگاه خود با شور و نشاط و در دامن خانواده اش گذراند.

پدر او خداکرم بحرانی فرد نام داشت. شهید اصغر بحرانی فرد به همراه خانواده اش در همان کودکی به شبانکاره مهاجرت نمودند. پدر شهید علت مهاجرت خود راتنگ دستی و بدست آوردن شغل مناسب بیان می نماید. اوسپی برای مدتی به بهمنی بوشهر نقل مکان نمود و بنا به ضرورت کاری خود چندسالی هم در آنجا اقامت می گزیند.

در همان سالها اصغر در یکی از دبستان های بهمنی ثبت نام می شود و تحصیلات خود را آغاز می کند او دوران ابتدایی خود را در آنجا به پایان می رساند. و دوباره به همراه پدر و مادر و خانواده‌ی خود به شبانکاره برمی گردد.

اما فقر هنوز گریبانگیر خانواده‌ی آنهاست و این شهید و الاهمت در همان نوجوانی با حس مسئولیت نسبت به خانواده‌ی خود ناگزیر درس و مدرسه را رها می کند و برای کمک به خانواده‌ی خود مشغول کار در بیرون می شود.

در این دوران او قرآن و نماز را نیز در نزد خانواده‌ی خود فرا گرفته و با احکام دین اسلام آشنا می شود. پدر شهید می فرماید که اصغر در خانه رابطه و علاقه‌ی خوبی با ما داشت و سعی می کرد که بیشتر اوقات خود را در کنار و همراه ما باشد.

ایمان به خدا و عشق به وطن روح بزرگ او را برانگیخت تا به دعوت امام لبیک گوید. و به عضویت بسیج سپاه پاسداران انقلاب اسلامی شهرستان دشتستان در آید. چندی بعد اصغر عاشقانه و مشتاقانه به جبهه های جنگ شتافت تا از کشور و انقلاب خود در مقابل متجاوزان بعثی پاسداری و حمایت کند. او برای اولین بار بمدت سه ماه در میدان نبرد حضور فعال داشت و مردانه جنگید.

سپس برای دیدن خانواده اش به شهر خود برگشت. پدر شهید اظهار می دارد: وی در زمان مرخصی، شبها نماز شب می خواند و قسمتی از وقت خود را صرف قرآن خواندن می کرد. او دوباره به مدت دو ماه دیگر در جبهه حضور داشت و این بار بعد از برگشتن به خانه به اصرار پدر و مادر با تشکیل دادن خانواده موافقت کرد، خانواده‌ی او با خوشحالی مقدمات عروسی اش را فراهم می کردند که به یکباره او تغییر کرد، گویی ندای غیبی جانش را فرا گرفته بود و روحش را با خبر ساخته بود، به نزد پدر آمد و گفت: پدر جان حلالم کن من نه زن و نه خانه می خواهم. تمام فکر من متوجه توست. بابا جان برایت بسیار نگرانم زیرا این بار که بروم دیگر بر نمی گردم. بار آخر هنگام رفتن قرآن خواند، پیشانی پدر را بوسید، با خانواده خداحافظی کرد و همه

پول خود را با خواهش به خانواده خود می‌دهد و سفارش می‌کند مقداری را خود بردارند و بقیه را بین فقرا تقسیم نمایند. از آنان می‌خواهد بعد از او بسیج و سپاه را خالی نگذارند و خواهرش زهرا را مواظب باشند.

پدر شهید می‌گوید: اصغر در آخرین لحظه‌های وداع به من گفت: که پدر جان خیلی حق به گردن من داری. می‌خواهم پایت را ببوسم. اما من نگذاشتم بعد از اینکه از خانه بیرون رفت دوباره بازگشت و این بار با گریه آمد و گفت دلم رضایت نمی‌دهد که شما را رها کنم من نیز صورت او را بوسیدم و گفتم بابا جان من تو را هدیه‌ی راه خدا و اسلام نمودم. آرامش وجود او را فرا گرفت و با اطمینان به جبهه رفت.

و از بیانات اوست که من در راه امام و رضای خدا به جبهه می‌روم. این بسیجی غیور در مورخه‌ی ۷/۶۳/۶ از طریق بسیج به جبهه اعزام شد. او رفت و پس از اندک زمانی در منطقه عملیاتی بدر در روز بیست و چهارم اسفند ماه شصت و سه جاوید الاثر شد و بیش از شش سال خانواده‌ی او در انتظار ماند. تا اینکه خبر شهادت او و پریدن مرغ زیبای جانش به ملکوت اعلی را دادند و بر دستان مردم شهر بسوی آرامگاه شهدا تشییع شد. نام پر افتخارش بر زبانها جاری و یادش در دلها همیشه ماندگار ماند.

از شما می‌خواهم که بسیج را خالی نگذارید و پشتیبان امام و انقلاب باشید.

((شهید اصغر بحرانی فرد))

خاطرات

خصوصیات اخلاقی

وی انسانی فداکار و باتقوا بود و در مراسمات مذهبی شرکت فعال داشت و همیشه یار و یاور مستضعفان بود و به همه خصوصاً بزرگترها احترام خاصی قائل بود و دوستدار انقلاب بوده و به بسیج عشق می ورزید .

بر دوش زمانه لحظه‌ها سنگین بود

خورشید و زمین و آسمان غمگین بود

از خون و گل و شکوفه ، تابوت شهید

بر موج بلند دست‌ها رنگین بود



سازمان جامع اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران